
پیدایش روشنفکر گفت‌وگویی در ایران؟

مطالعه‌ای تاریخی

از روشنفکران سکوت تا روشنفکران ارتباطی

(مجموعه مقالات و چند گفت‌وگو)

دکتر محمدامین قانع‌راد



سرشناسه: قانع‌راد، سیدمحمدامین، ۱۳۳۴-۱۳۹۷
عنوان و نام پدیدآور: پیدایش روشنفکر گفت‌وگویی در ایران؟؛ مطالعه‌ای تاریخی؛ از روشنفکران سکوت تا روشنفکران ارتباطی: مجموعه مقالات؛ ویرایش صوری نسرين اسدي جعفري
مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهري: ۴۲۸ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۶-۴۰۴-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: کتاب‌نامه

عنوان دیگر: مطالعه‌ای تاریخی؛ از روشنفکران سکوت تا روشنفکران ارتباطی
موضوع: روشنفکران - ایران - تاریخ.
موضوع: Intellectuals - Iran - History
موضوع: روشنفکران دینی - ایران
موضوع: Intellectuals, Religious - Iran
موضوع: روشنفکران - ایران - نگرش‌ها
موضوع: Intellectuals - Iran - Attitudes
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۹۲ق/ HM۷۲۸
رده‌بندی دیویی: ۳۰۵/۵۵۲۰۹۵۵
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۵۳۴۲۵۳۶



مح. امین قانع‌راد

پیدایش روشنفکر گفت‌وگویی در ایران؟
مطالعه‌ای تاریخی؛ از روشنفکران سکوت تا روشنفکران ارتباطی
چاپ یکم: پاییز ۱۳۹۷، آماده‌سازی و نمرت بر باب: نشر آگاه
ویرایش صوری: نسرين اسدي جعفري
طراح جلد: محمودرضا لطیفی
چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان
شمارگان: ۵۵۰ نسخه
همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین اردیبهشت و ۱۲ فروردین، شماره‌ی ۱۳۴۰.
info@agahbookshop.ir

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۵۰,۰۰۰ تومان

فهرست

۹	مقدمه
۳۳	مذهب، روشنفکری و الهیات سکوت
۵۹	فردگرایی در روشنفکران ایرانی
۸۱	صورت‌های اندیشه‌ییدر به آینده و ذهنیت روشنفکران ایرانی
۸۵	نسبت روشنفکران ایرانی با سنت و گو در عصر میانه‌ی ایرانی
۱۰۱	گسست‌های ارتباطی و فکتمانی روشنفکران عصر مشروطه
۱۱۹	نگرش سیاسی روشنفکران ایران
۱۵۱	روشنفکر ایرانی در میانه‌ی روشنفکران ایرانی و فرانسوی
۱۸۱	در زمانه‌ی زوال عقلانیت
۱۹۷	روشنفکری و کافه‌نشینی
۲۰۳	جابه‌جایی گروه‌های مرجع مذهبی و زوال فکر دینی
۲۱۱	روشنفکر غایب و مرجعیت سلبریتی‌ها
۲۱۹	رخوت فکری یا زایش‌های پنهان
۲۲۳	روشنفکر به مثابه مدافع امر اجتماعی
۲۱۱	اتوپای مشارکتی در نظریه‌ی چندفرهنگی آینده‌اندیشی
۲۸۸	شیوه‌های مفهوم‌پردازی روشنفکران
۲۷۹	هابرماس و روشنفکران ایرانی
۳۰۳	تحول فرهنگ روشنفکری
۳۳۵	مشارکت گفت‌وگویی در شبکه‌ی نخبگان دانش
۳۶۹	روشنفکر سیاسی، روشنفکر فرهنگی و روشنفکر اجتماعی
۳۹۳	تکرار تاریخ فرهنگی و دینی در اندیشه‌ی علمی
۴۱۵	منابع

مقدمه

این مقدمه با تأکید بر ضرورت «تحول فرهنگ روشنفکری» تدوین شده است. مقاله‌ای با همین عنوان در این مجموعه دگرگونی نسبی ارزش‌های ارتباطی را در بین روشنفکران ایرانی در دهه‌های اخیر بررسی می‌کند. محتوای کتاب اما به مفهوم فکر، تفکر و روشنفکران در ایران پس‌اسلام می‌پردازد. مفهوم روشنفکر به معنای وسیع آن در جامعه‌شناسی معرفت مورد استفاده قرار گرفته است. روشنفکران را همچون «تولیدکنندگان ایده» و سازندگان ایدئولوژی‌ها و جست‌وجوگران انسجام معنایی با آموزش‌های مختلف کلامی، ادبی، فلسفی، علمی و... تعریف می‌کنند که مفهوم دنیا را به مثابه مسئله‌ای معنا تبدیل کرده‌اند. آنان سازندگان و حافظان قلمروهای معنا هستند.

مقالات کتاب بر مبنای دوره‌ها و ازمنه‌ی تاریخی از قرون اولیه اسلامی، دوره‌ی میانه، عصر مشروطه، عصر پهلوی تا عصر انقلاب و پس‌انقلابی و عصر گسترش ارتباطات مجازی و برآمدن سلبریتی‌ها به‌عنوان مدعیان روشنفکری تنظیم شده است و اکنون در اختیار خوانندگان قرار دارد. رعایت این زمان‌بندی‌ها، در عین حال، دلالتی بر رویکرد و روش تاریخی این مقالات

۱. در مورد تعریف وسیع از مفهوم روشنفکر در جامعه‌شناسی معرفت نک. برگرو لاکمان، ۱۳۷۵؛ مانهایم، ۱۳۸۰؛ هم‌چنین Sadri, 1992: 58-68; Weber, 1958: 279-82; Weber, 1964: 116-17 & 124-25.

است. این مقالات، که طی نزدیک به دو دهه نگارش یافته و اکنون در این مجموعه فراهم آمده است، می‌تواند به علاقه‌مندان مباحث تفکر و روشنفکری در درک جامعه‌شناختی تحول اندیشه‌ی روشنفکری و احتمالات آینده‌ی تفکر در ایران کمک کند.

روشنفکران هم‌زمان سازندگان و نقادان نظام‌های فیزیکی و متافیزیکی‌اند. روشنفکران به معنای تحصیل‌کردگان حرفه‌ای و به قول برگر و لاکمان - نخبگان جهان‌شمول، سازندگان نظام‌های فیزیک و متافیزیک‌اند (برگر و لاکمان، ۱۳۷۵: ۱۶۰). روشنفکری به معنای اندیشه‌ی انتقادی در برابر آگاهی فیزیکی و متافیزیکی بر خودآگاهی انسانی تأکید دارد. روشنفکری در معنای انحراف مولد و مدافع نوعی از دانش است که فقط به فیزیک (جهان طبیعی، روانی و اجتماعی پسینی مستقل و بیرونی) یا متافیزیک (جهان استعلایی و پیشینی که یک‌باره با پذیرفته شود) نمی‌پردازد، بلکه نسبت این دورا با خود فردی و خود جمعی‌اش می‌سنجد. بنابراین روشنفکر خود را در برابر دیگری - دیگری فردی یا جمعی - طبیعت و سنت و خدا و عقل و دولت - می‌گذارد و از نسبت این دو پرسش می‌کند. خودآگاهی رابطه‌ی بازاندیشانه‌ی خود با جهان و به عبارت دیگر رابطه‌ی تأملی با دنیای فیزیک و متافیزیک است. این خودآگاهی گاه از طریق بازاندیشی یا تبدیل ناخودآگاه به خودآگاه حاصل می‌شود. خودآگاهی امکان بازاندیشی در مفروضات پنهان فیزیک و منافذ آن را فراهم می‌کند که به نوبه‌ی خود به انسانی‌شدن آن‌ها می‌انجامد (برردیه ۸۶). کانت روشنگری را به مثابه پذیرفتن مسئولیت برای «خوداندیشی» و رهایی از کج‌بینی و نابالغی تعریف می‌کند: «دلیر باش در به‌کارگرفتن فهم خویش! این است شعار روشن‌نگری» (کانت، ۱۳۷۶) و مارکس به دنبال رهایی آدمیان از فیزیک کار با قدرت اجتماعی از خودبیگانه‌کننده‌اش است.^۱ این که هورکهایمر و آدورنو نشان می‌دهند که چگونه روشنگری به زوال فردیت و تفاوت انجامیده است و طبیعت اسطوره‌ای جدید به بار آورده است، نشان از تناقض اندیشه‌ی روشنفکران

۱. برای اطلاعات بیش‌تر در این باره نک. مقاله‌ی کارل مارکس با عنوان «کار بیگانه‌شده» در مارکس، ۱۳۸۷: ۱۲۳-۱۴۱.

ندارد، بلکه ناشی از ظرفیت‌های بازاندیشی روشنفکران است.^۱ روشنفکران از طریق اراده‌ی نظام‌های معنایی در پی ساختن سوژه‌ی انسانی و هویت‌های جمعی‌اند. ژانرهای متفاوت روشنفکری این کار را به گونه‌های متفاوت انجام می‌دهد. این که طرح سوژه‌سازی ممکن است به قول وبر و فوکو به انقیاد و سلطه بر سوژه‌ها بینجامد (بورديو، ۱۳۸۶) نیز نشان از پیچیدگی‌ها و تناقض‌های گوناگون زندگی دارد و لزوماً انصراف روشنفکران را از طرح سوژه‌سازی ایجاب نمی‌کند. سوژه‌ها در ساختارها شکل می‌گیرند و تأثیر می‌گذارند و در عین حال از مسیر بر می‌دهند؛ احیا و تجدید یک فرهنگ و قوم، نقد، بازیابی و آفرینش ارزش‌ها و طرح آرمان‌های جدید معمولاً با فعالیت‌های روشنفکرانی همراه است که به دور هر زمان با رویکرد هرمنوتیک انتقادی در تاریخ قرار می‌گیرند و از آن فراتر می‌روند. به تبعیت در میان‌بودگی به روشنفکر توانایی تأمین‌کنندگی پویایی تفکر و راهبر می‌دهد. نازمانی که قادر به زیستن در این موقعیت ابهام‌آمیز همه‌جایبودن و میج‌ج‌بودن باشد، هم‌زمان الهام‌بخش «بودن و شدن» فردی و جمعی آدمی است. روشنفکر انتقادی در دوگانه‌ی علم و فرهنگ دغدغه‌ی فرهنگ و در دوگانه‌ی حقیقت و مردم دغدغه‌ی مردم و جامعه‌ی خود را دارد. صورت‌بندی بهتر از مسئله این است که روشنفکر به نسبت علم و حقیقت با فرهیختگی و زندگی مردم می‌اندیشد. روشنفکر به دلیل تأکید بر سوژه نسبتی با ایدئالیسم دارد؛ این ایدئالیسم می‌خواهد از دکماتیسیم فیزیک و متافیزیک فراتر رود. از نظر متخصص، دانش را به طایفه تعلق دارند ولی از نظر روشنفکر، دانش‌ها به روح تعلق دارند و اندیشه و ایده منسومی است که هر قوم از خود و حقیقت خویش‌تر دارد. اگر دانش متخصص نسبتی با سودمندی دارد، روشنفکری از نسبت دانش با روح و سوژه پرسش می‌کند.

روشنفکر لزوماً با امر تجربی و امر متعالی - و شیوه‌های گوناگون ترکیب و رابطه‌ی آن‌ها با همدیگر - مخالفتی ندارد، ولی کار خود را بازاندیشی در نسبت امر پسینی یا امر پیشینی با احوالات فردی خود و اطوار فرهنگی جامعه‌اش

۱. در مورد اهمیت بازاندیشی در مبانی ارزشی و معرفت‌شناختی و هم‌چنین آگاهی نسبت به جهان ناخودآگاه علم نک. بورديو، ۱۳۸۶.

می‌یابد. کار روشنفکران، از نظر جمعی، صورت‌بندی آگاهی اجتماعی در یک زمانه‌ی خاص، بیان نیازهای معنایی دوران و پیوند ایده‌های عام انسانی با منافع و علایق خاص است.^۱ «روشنفکر» مفهوم خود را در هر زمانه‌ای به چالش می‌کشد. نوعی از خودشناسی و شکل‌گیری مجدد جامعه را سامان می‌دهد که نه سیاست‌مداران تکنوکرات و نه دانشگاهی - به معنای خاص آن‌ها - هیچ‌کدام ظرفیت و توانایی انجام آن را ندارد. روشنفکر با مشارکت در جبهه‌های اجتماعی یا طرح مفاهیم تازه سوزده‌سازی می‌کند و مردم را به بیرون‌راندن اثرگذار تاریخی تبدیل می‌کند. روشنفکر با درک حساسیت‌ها و شرایط خاص تحول و تغییر تاریخی به مردم می‌گوید که به سبک دیگری نیز می‌توان زندگی کرد و راه دیگری نیز وجود دارد؛ روشنفکری ممکن است در طرح مسند و استدلال، در انباشته‌کردن با وجود این، جامعه به چنین ژانر فکری نیاز دارد. طرح روشنفکر، تولید سوزده یا سوزده‌سازی در زمانه‌ی غلبه‌ی ابروها و شینی‌شدن و کالایی‌شدن زمان نردی و اجتماعی است. ساختن سوزده همچون یک برنامه‌ی ضروری اما پخته‌شده است؛ فرایندی که گاه از ایجاد مخاطره فراتر می‌رود و به تولید فاجعه می‌انجامد. برخلاف انتظار گاه خدمات روشنفکری را خواسته و ناخواسته با خیانت‌های تلخ درمی‌آمیزد. طرح سوزده‌سازی از این حیث ممکن است در معرض فاجعه‌آمیز قرار گیرد که سوزده‌های برآمده گاه دیگر نه به میان سوزگی و ذهنیت مشترک تن می‌دهند و نه اهمیت تاریخی و الزامات ساختارها را می‌پذیرند و به رسمیت می‌نمایند. روشنفکران طی تاریخ به شیوه‌ی پازادوکسیکال، به خاطر رهایی و آزادی، فاجعه آفریده‌اند. این را در استالینسم هم می‌بینیم، «تراژدی روشنفکری» چیزی است که به نسبت به آن آگاه بود؛ بسیاری از فجایع جهان را ممکن است روشنفکران ایجاد کنند. در دیدگاه وبر، پروتستان‌تیسیم موجب توسعه‌ی جهان سرمایه‌داری و گسترش عقلانیت شده است، از طرف دیگر، برخی محققان ریشه‌ی خشونت‌های

۱. بابک احمدی در کتاب خواندنی خود با عنوان کار روشنفکری (۱۳۸۴) به جای اتخاذ موضع نظری خاص برای تعریف مقوله‌ی روشنفکری، آن را بر اساس کردارها و کنش‌هایش در جوامع گوناگون تعریف می‌کند.

مدرن- و حتی جنگ‌های جهانی اول و دوم- را در نگاه لوتر نسبت به جهان جست‌وجو کرده‌اند؛ نگاهی که در اصل به دنبال آزادکردن انسان از تسلط کلیسا و وساطت کشیش بین انسان و خدا بود. سوزه‌سازی گاه با رجوع فرهنگی و برجسته‌کردن بخشی از فرهنگ همراه است؛ پیامد این رجوع گاه ایدئولوژیک‌کردن فرهنگ و یا بیدارکردن غول سنت با عوارض گوناگون آن است. روشنفکران در طرح‌های سوزه‌سازی خود بسیار دچار خطا می‌شوند، ولی دعوت آدمیان به در خویش اندیشیدن را به بهانه‌ی این خطاها نمی‌توان پایان داد؛ زیرا آنچه فراسوی این دعوت باقی می‌ماند انسان به مثابه ابژه و شیء، سازمان‌های بوروکراتیک و سیستم‌های قاهر، تک‌فرهنگ‌بودگی و تکنوکراسی، احاله‌ی رنج و خشونت و ناشادی و نابرابری و ناموشی آدمیان به اقتضایی از جهان فیزیک یا مشیتی از دنیای متافیزیک است.

فرهنگ روشنفکری از یک سویی از خرده‌فرهنگ‌های مؤثر در جوامع معاصر محسوب می‌شود و از سوی دیگر انواع خرده‌فرهنگ‌های روشنفکری به نوبه‌ی خود گرایش‌های فرهنگی متنوع در جامعه صورت‌بندی می‌کنند. به این دلیل شناخت الگوهای متنوع فرهنگ روشنفکری در هر جامعه در واقع کمک به شناخت گرایش‌های فرهنگی در آن جامعه است. فرهنگ روشنفکری پدیده‌ای هم‌دست و یکسان نیست و خود بر جنبه‌های مختلف فرهنگ تأکید دارد. فرهنگ همواره دو بعد گذشته‌گرا و آینده‌نگر، جهانی و محلی، همسانی و تفاوت، عام‌گرایانه و خاص‌گرایانه دارد. فرهنگ‌های مختلف روشنفکری نیز با شیوه‌های مختلف بر یکی از این ابعاد دوگانه و یا بر تعامل بین آن‌ها تأکید دارند. کارکرد سیاسی و فرهنگی روشنفکران تا حد زیادی به صورت تفکر آنان بستگی دارد. در یک نگرش کلی می‌توان از دو نوع/صورت فرهنگ روشنفکری سخن گفت: استعلایی و گفت‌وگویی.^۱

روشنفکران الهام‌دهندگان حرکت‌ها و بازی‌های جدید و پیام‌آوران تحول و دگرگونی اجتماعی‌اند. امروزه از دو نوع تحول اجتماعی می‌توان سخن گفت:

۱. در مورد مفهوم گفت‌وگو و قلمروهای آن در عرصه‌های روزمره، جامعه‌ی مدنی و مقیاس تمدنی نک. پایا، ۱۳۸۱؛ خانیکی، ۱۳۸۱؛ خانیکی، ۱۳۸۷.

دگرگونی‌هایی که از منطق تکنولوژی و سیستم‌ها برمی‌خیزد و دگرگونی‌هایی که روشنفکران از آن‌ها سخن می‌گویند. این روشنفکران امروزه اغلب بخشی اندام‌وار از جنبش‌های اجتماعی جدیدند و از منطق گفت‌وگویی حمایت می‌کنند. امروزه فعالیت‌ها و تأثیرگذاری احتمالی متخصصان و روشنفکران را باید به ترتیب در اثرگذاری سیستم‌ها و جنبش‌ها جست‌وجو کرد. فراتر از این، دوگانگی‌های سیستم‌ها و جنبش‌های گویای زمانه به آدم‌های ارتباطی و گفت‌وگویی می‌اندیشد که عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارتباطی، تکنولوژی باستانی‌اش، توسعه‌ی دانش در حوزه‌ی عمومی، تقویت فرایندهای تعاملی در بین فضلاء علمی و فرهنگی، سودمندی و حقیقت و اجراوارگی و منطق مغالطه را با هم پیوند می‌دهد.

جهان از نیم قرن بیستم به تدریج در حال شکاف بین جهان تولید، ابزارگرایی، کار، بازار، جهان انتقاد و دفاع از ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی و دوپارگی کامل اندیشه‌ی میان‌رشته‌ای - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی است. وظیفه‌ی روشنفکران گفت‌وگویی امکان به ایجاد پل‌های ارتباطی بین دو جهان تفکیک‌شده‌ی اقتصاد و فرهنگ و جلوگیری از گسترش شکاف بین تکنولوژی و جامعه است. این روشنفکران باید دوپارگی‌های ناشی از انفصال مدرنیته از سنت، خرد از احساس، مرد از زن و حاکمان از تحت‌سلطه‌ها را رفع کنند. روشنفکران گفت‌وگویی باید به میانجی‌گری اجتماعی و سیاسی دست بزنند و با پادرمیانی بین دنیای ابزاری و دنیای نمادین، از تقلیل جامعه‌ی مدنی به یک بازار یا یک اجتماع بسته جلوگیری کنند. در فقدان وساطت روشنفکران گفت‌وگویی، ارتباطات میان فرهنگی میان‌رشته‌ای و نهادهای متنوع جای خود را به پیروزی انواع و اقسام بنیادگرایی‌های بازار، سیاست و فرهنگ می‌دهد.^۲

۱. درباره‌ی دو مفهوم اجراوارگی (performativity) و منطق مغالطه (paralogy) نک. لیونار، ۱۳۸۱.

۲. این تحلیل درخشان آلن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی، از وضعیت دوپاره‌ی جهان معاصر در کتاب *نقد مدرنیته* (۱۳۸۰) است.

جامعه‌ی اطلاعاتی با تغییراتی در «روابط تولید، قدرت و تجربه» همراه است که با دگرگونی بنیان‌های مادی زندگی اجتماعی، یعنی مکان و زمان، تقارن دارد. جوامع عصر ارتباطات و اطلاعات را تعامل میان شبکه و فرد و تعامل میان جامعه‌ی شبکه‌ای و قدرتِ هویت می‌سازد. در جامعه‌ی شبکه‌ای، چالش‌های اجتماعی علیه الگوهای سلطه عموماً به شکل ساخت هویت‌های جماعتی و مقاومت همچون بنیادگرایی دینی، ملی‌گرایی، محلی‌گرایی و جدایی‌طلبی تومی بروز پیدا می‌کند که عمدتاً خود را در برابر اصول سامان‌گر جامعه، شبکه‌ای، پرستش تکنولوژی، قدرت جریان‌ها و منطق بازار تعریف می‌کند (مانونا، ۱۳۸۱). با الهام از اندیشه‌های کاستلز، می‌توان گفت که در عصر اطلاعات، روشنفکران گفت‌وگویی در برابر گسترش هویت‌های مقاومت به هویت‌های بنیادگرایی دارند. هویت‌های مقاومت ارتباط خود را با کل جامعه قطع می‌کنند و اهداف خود را نه از پایین به بالا بلکه از درون به بیرون، در قالب خودی‌ها و غیر خودی‌ها، بازسازی می‌کنند و این امر به گسترش تمایز بنیادی آدم‌ها می‌انجامد و در نتیجه بیش‌تر بر پراکندگی، تعارض و کاهش حس همبستگی بشری دامن می‌زند. راه‌حل کاستلز برای از بین بردن شکاف‌های عصر اطلاعات یک راه‌حل ارتباطی است. این روشنفکران در تلاش برای گسترش ارتباط مردم با همدیگر، تقریب احساس همبستگی میان اقوام گوناگون، پیوند میان نسل‌ها و میان زنان و مردان، زندگی محبت بین انسان‌ها را ممکن می‌کنند. روشنفکران گفت‌وگویی با اندیشه‌ی خودی‌ها و خود به این پرسش پاسخ می‌دهند که چگونه می‌توان پیوندی میان فضای ارتباطی بسته و پاره‌پاره‌ی فرهنگ‌ها ایجاد کرد؟ از نظر روشنفکر ارتباطی/گفت‌وگویی، اصل مطلب در کسب قدرت نیست، بلکه بازآفرینی جامعه، ابداع سیاستی نوین، پرهیز از تضاد کور بازارهای باز و اجتماعات بسته و یافتن راه‌حلی است برای جلوگیری از فروپاشی جوامعی که در آن‌ها فاصله‌ی میان خودی‌ها و غیر خودی‌ها، درونی‌ها و بیرونی‌ها افزایش می‌یابد.

تفکیک زیگمونت باومن میان دو فرهنگ گفتمانی روشنفکران، به عنوان قانون‌گذاران و تفسیرگران (زیگمونت، ۱۳۸۴)، را می‌توان در خصوص فرهنگ

متعالی روشنفکران^۱ و فرهنگ گفت‌وگویی روشنفکران^۲ تسری داد. روشنفکران متعالی، به مثابه روشنفکران قانون‌گذار، تردیدی را در زمینه‌ی بازنمایی اقتدار تاریخ و عقل - با ریشه‌اش در خصلت‌های عام و جهان‌شمول نوع انسان - بر نمی‌تابند. فرهنگ روشنفکران گفت‌وگویی را می‌توان با استعاره‌ی تفسیرگری توصیف کرد. این راهبرد را می‌توان همچون یک دگرگونی گفتمانی در فرهنگ روشنفکری در نظر گرفت. در راهبرد تفسیرگر و در «جهان بین‌الاذهانی ارتباطات» معرفت با توجه به معیار درستی زبانی و در محدوده‌ی ذخیره‌ی رفتی مشترک و متکی به ارتباطات اعضای «اجتماع خاص» درک‌شدنی است. مهم‌ترین مسئله‌ی عملی در جهانی کثرت‌گرا عبارت است از برقراری ارتباط میان نظام‌های معرفتی محصور در میان ذخیره‌های معرفتی‌شان و نظام‌های اجتماعی ناسبت متعلق به آنها. تفسیر در میان نظام‌های معرفت وظیفه‌ی روشنفکرانی است که می‌شود که از توانایی برکشیدن خویش به بالای شبکه‌های ارتباطی فراگیر نظام‌های متفاوت معرفتی برخوردارند، بی‌آن‌که تماس خود را با «اندرون» این نظام‌ها از دست بدهند. تفسیر باید معرفت تفسیرشده را برای کسانی که درونی نیستند - مهم کند. با تحول فرهنگ روشنفکران، زبان، سنت‌ها، سپهرهای معنایی یا شکل‌های زندگی به مقوله‌های اصلی گفتمان فرهنگی تبدیل می‌شود.

فرهنگ استعلایی روشنفکری، در تعریف اعتبار اندیشه، به معیارهای عقلانی و کلی اهمیت می‌دهد. در این الگو، اندیشه و حقیقت پدیده‌ای عام و جهانی است که در چارچوب مکانی و زمانی محدود نمی‌شود. دغدغه‌ها و مسائل عمومی و کلی دارد. در این فرهنگ فکری، رسیدن به حقیقت کلی از یک مسیر متعالی می‌گذرد؛ روشنفکران نقشی نخبه‌گرایانه دارند و از طریق ارتباط با منابع مطلق حقیقت اعم از دین، خرد، لوگوس، روح، ذهن متعالی، خدا و... می‌توانند به دریافت روشنی از حقیقت نائل شوند و آن را برای توده‌ها به ارمغان آورند. قلمرو مطلق حقیقت فراسوی تاریخ و جامعه است؛ قلمرویی

1. transcendental culture of intellectual

2. dialogical culture of intellectual

که می‌توان آن را با شیوه‌ی پدیدارشناسانه، به‌عنوان ماهیت تفکر و معرفت انسانی، فهمید. این روشنفکران هستند که معرفت حقیقی و مطلق را دریافت و به توده‌ها منتقل می‌کنند. روشنفکران متعالی جوهر جهان مطلق افکار و معنویات و ارزش‌ها را در میان توده‌ها رواج می‌دهند. با تدبیر روشنفکران سائق‌های کور توده‌ها بینا می‌شود و آرمان‌های معنوی به جامه‌ی اقدامات عملی مادی ملموس می‌شود. وظیفه‌ی روشنفکر متعالی دفاع از ارزش‌های جهان، سول، پایدار، خرد، عدالت و حقیقت است. این روشنفکران باید بدون آله، شد، به خاص‌گرایی‌های سیاسی و پیدایش وابستگی‌های فرقه‌ای، توده‌ای، ناسیونالیستی و طبقاتی وظیفه‌ی اخلاقی و فرهنگی خود را پیش برند. ارزش‌های اخلاقی نباید به ارزش‌های سیاسی تقلیل داد. فرهنگ روشنفکر متعالی در جهان معاصر، یارگار فرهنگ دینی، کاهنی و کلیسایی سده‌های میانه است. تعهد روشنفکر متعالی، حقیقت همانند ایمان مؤمنان به حقیقت مطلق دینی است. فرهنگ روشنفکر، متعالی آمیخته با اندیشه‌ی مطلق‌گرا، انتزاعی، کلیت‌نگر و دارای نگرش جهانی و عام‌گرایانه است. نقش روشنفکر استعلایی این است که حقیقت را بر آن به دسانی که قادر به دیدن یا گفتن آن نیستند عیان کند. این الگوی روشنفکری، «کوشش نا عقل را برپا دارد و «استاد حقیقت و عدالت» جهانی و «وجدان آگاه» به «س» و حامل اخلاق و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی جهان‌شمول باشد.

روشنفکران گفت‌وگویی، در عین ارتباط با سطح جهانی، در چارچوب جامعه‌ای خاص نیز کار می‌کنند و می‌اندیشند. این روشنفکران علاوه بر استفاده از الگوهای عام دانش، به تولید اندیشه‌ی مستقل در چارچوب شرایط خاص جامعه‌ی خود نیز اهمیت می‌دهند. در این الگوی فرهنگی، دانش‌ورز در عین آشنایی با اندیشه‌های متنوع دوران خود و درک فرایندها و رخدادهای عام و جهانی، نظریه‌ی اجتماعی خود را بر مبنای زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی قرار می‌دهد و حتی در هنگامه‌ی طرح سؤالات عام نیز شرایط خاص را ملحوظ می‌دارد. روشنفکر گفت‌وگویی مشخصه‌ی دورانی است که مردم شرایط خویش را می‌شناسند و می‌توانند افکار و خواسته‌های خویش را بیان کنند و

نیازی به سخنگویان متعالی ندارند. فرهنگ روشنفکری گفت‌وگویی، ارتباطی و ترکیبی، از حیث محتوایی، بر اندیشیدن دوجانبه به موقعیت‌ها، امکانات، ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و تنگناهای گستره‌های سنت و مدرنیته و سطوح جهانی و محلی تأکید دارد. به نظر می‌آید بسیاری از نویسندگان و روشنفکران ایرانی به‌سوی چنین فرهنگی گام برمی‌دارند. این دسته از نویسندگان گفت‌وگو و تعامل اندیشه‌ی ایرانی و جهانی را می‌پذیرند و در عین حال بر دو منطق معرفتی محلی و جهانی و تنوع منابع فرهنگی تأکید دارند. به نظر می‌رسد حرکت به‌سوی روشنفکر گفت‌وگویی با وساطت روشنفکر ترکیبی صورت می‌گیرد. روشنفکر اخیر بش‌تر به گفت‌وگو با خویش می‌پردازد و متأثر از تجربه‌ی زندگی شخصی و اندیشه‌ی چندفرهنگی را باز می‌یابد.

هدف روشنفکر گفت‌وگویی روشنفکری در عرصه‌ی سیاسی ایجاد پیوند بین جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌های گوناگون است. رسالت این روشنفکران عبارت است از باور به «سهومی بود از حقیقت» و تلاش برای روشن کردن مقوله‌ی کلیت از طریق ترکیب روش‌های متن‌دیده‌های مختلف (مقایسه کنید با مانهایم، ۱۳۸۰). اما فرهنگ روشنفکران گفت‌وگویی در عرصه‌ی عمومی، به دلیل بازبودن در برابر جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های متنوع دوران، در برابر فرهنگ کشیشان قرون میانه قرار می‌گیرد که در جامعه‌ی خویش از حق نظارت انحصاری برای قالب‌ریزی و بازسازی جهان‌بینی با خود خوردار بودند و این نظارت را به یاری تدریس، موعظه و اعتراف گرفتن انجام می‌دادند. روشنفکر گفت‌وگویی در عرصه‌ی عمومی در برابر «حق انحصاری نفس» از امکان تفاسیر گوناگون و شیوه‌های متنوع اندیشه دفاع می‌کند (مقایسه شما با باومن، ۱۳۸۴). روشنفکر گفت‌وگویی به‌جای تقویت نقش سیاست ایدئولوژیک، همچون یک «میانجی پویا»، میان بلوک‌های سیاسی و اجتماعی ناهمگون و با هدف تدارک ایدئولوژی‌های جامع‌تر، یعنی ایجاد موضعی فلسفی-سیاسی با شایستگی یکپارچه‌کردن ایدئولوژی‌های سیاسی نامتجانس و مغایر، عمل می‌کند. روشنفکر گفت‌وگویی می‌تواند بر مبنای گستره‌ی دانش و آگاهی‌اش دیدگاهی دوجانبه از کل فرایند سیاسی و اجتماعی بنا نهد و بر آن اساس، هم

نهادی از نظر سیاسی توافق‌آمیز و هم‌نهادی از نظر اجتماعی متکثر ایجاد کند. روشنفکر گفت‌وگویی، برخلاف روشنفکر استعلایی، «مرد سخن» یا «نویسنده‌ای بزرگ» نیست، بلکه دانشور یا متخصصی است که رابطه‌ی مستقیم و محلی با دانش و مردم دارد و با وجود این کردارهای او به دلیل درگیری مستقیم در سبزه‌های روزمره، که بنیادی‌ترین و ژرف‌ترین‌شان به حقیقت مربوط می‌شود، ماهیت سیاسی پیدا می‌کند. روشنفکران گفت‌وگویی در برابر هژمونی حقیقت استعلایی به چشم‌اندازهای برساختن حقیقت گفت‌وگویی می‌اندیشند و در برابر فشار خان‌گرایی اجتماعی و تخصص‌گرایی معرفتی و کیش کارشناسی و دیوان‌سالاری، با برقراری ارتباط، از میان خطوط و موانع معرفتی و اجتماعی و دیوانی تلاش می‌کنند.

فرهنگ روشنفکران در ایران دو صورت استعلایی و گفت‌وگویی دارد. اولین الگوی شناختی/فرهنگی ویژگی‌های نخبه‌گرایانه، انتزاعی و استعلایی دارد و روشنفکری را به معنای دست‌مزد و فیس‌سوف تلقی می‌کند. در الگوی دوم، روشنفکر یک کنشگر رسانه‌ای است که با حوزه‌ی عمومی و گستره‌ی همگانی تعلق دارد و هویت او در ارتباط و گسودن با گروه‌های گوناگون مردم شکل می‌گیرد.^۱ در میانه‌ی این دو، روشنفکرانی قرار دارند که در یک گفت‌وگویی درونی با خویش و متأثر از تجربه‌ی زیسته‌ی خود به فرهنگ ترکیبی نزدیک می‌شوند. روند تحول اندیشه‌ی روشنفکری ایرانی مندرج‌الذکر از فرایندهای جنبش‌های اجتماعی و گسترش رسانه‌ها و ارتباطات، با وساطت این گروه میانه در حال عبور از صورت اول به صورت دوم است. در این مورد شاید روشنفکران ایرانی، که از آکادمی به حوزه‌ی عمومی رانده می‌شوند، در واکنش فکری آگاهانه یا ناآگاهانه ویژگی‌های عام‌گرایانه، نگاه آکادمیک و فیلسوف‌منشانه‌ی خود را به نفع اندیشه‌ی روشنفکران حوزه‌ی عمومی با نگاه‌های معطوف به رسانه‌ها و اندیشه‌های ملموس و رویکردهای ارتباطی و گفت‌وگویی تغییر دهند.

فرهنگ فکری برخی از روشنفکران ایرانی را می‌توان، به دلیل تأکیدشان بر

۱. در مورد پیامدهای رسانه‌ای شدن دانش و مفاهیم علوم انسانی نک. مقاله‌ی هادی خانیکی، ۱۳۸۸ و مقاله‌ی نعمت‌اله فاضلی، ۱۳۸۹.

تفکر انتزاعی فراتر از زمان و مکان و تأکید بر منطق معرفتی انتزاعی، به عنوان فرهنگ روشنفکری استعلایی توضیح داد. الگوی فرهنگی این نویسندگان یکسان اما محتوای اندیشه‌ی آنان به نگرش‌های متمایز دینی، فلسفی و علمی تعلق دارد. فرهنگ استعلایی از خلوص اندیشه‌ی دفاع و با هر نوع ترکیب‌گری به نام «التقاط» مخالفت دارد. یکی از ویژگی‌های این عام‌گرایی فرهنگی، خاص‌گرایی معرفتی به صورت دینی، فلسفی یا علمی با سه نمونه‌ی حسین کچویان، سید جواد طباطبایی و مسعود نیلی است. الگوی عام‌گرایی به گونه‌ای تنوع‌آمیز نظام‌های معرفتی ویژه را برجسته و سایر نظام‌ها و رشته‌ها را نفی می‌کند. این مورد می‌توان تأکید انحصاری کچویان بر معرفت دینی، اهمیت فلسفه و تقابل با «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه» در اندیشه‌ی طباطبایی و تأکید نیلی بر تخصص علمی و اعلام پایان روشنفکری را مورد توجه قرار داد. کچویان به تبعیت کثرت‌گرای کثرت‌گرایان رجوع به گفتمان هویت عام انسانی را برای رهایی از «حصیص متحد» مطرح می‌کند. این گفتمان هویت را صرفاً بر پایه‌ی هویت عام انسانی می‌بندد و به هویت‌های خاص اعتنای چندانی ندارد. در این دیدگاه، انسان حقیقت واحدی است و هویت او نیز باید بر پایه‌ی درک این حقیقت واحد بنیان شود. وجه آرمانی این هویت هنگامی آشکار می‌شود که او این هویت فرازمانی و فرامکانی را تنها امکان برای یک جهان جهانی‌شده‌ی انسانی می‌داند که آینده‌ی بشریت در این حصیص نهج‌ده به آن وابسته است. به عقیده‌ی او، «اسلام به اعتبار این که هویت انسانی و نه ملی است، امکانی برای یک جهان جهانی‌شده است که ما را به سوی آینده‌ی تاریخ می‌کشاند.» این روایت دعوتی عام و جهانی است که همکاران یعنی شرق و غرب، را صرف‌نظر از تعلقات فرهنگی و اجتماعی به هویت اصیل انسانی فرامی‌خواند. موضوع دیگر این است که این هویت «خواه و ناخواه»، یعنی صرف‌نظر از تمایلات خاص‌گرایانه‌ی ما، تحقق می‌یابد و ما را به سوی آینده‌ی تاریخ «می‌کشاند.»^۱

۱. در مورد مفهوم متعالی هویت از دیدگاه حسین کچویان نک. کتاب او با عنوان *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران*، ۱۳۸۴.

در اندیشه‌ی طباطبائی «غرب و تجدد» گویا به مثابه عناصری فرازمانی و فرامکانی تلقی می‌شوند که خود را «خواه و ناخواه» تحمیل می‌کنند و روشنفکران باید برای دستیابی به آن‌ها صرف‌نظر از جایگاه تاریخی و فرهنگی خود بکوشند؛ او می‌گوید: «تجدد، چه بخواهیم و چه نخواهیم، وارد می‌شود.» او گذشته‌ی غرب را آینده‌ی ما تلقی می‌کند، یعنی جز از مجرای طرح مجدد پرسش‌هایی که غرب در پایان سده‌های میانه و در آغاز دوران جدید طرح کرد، خروج از بن‌بست کنونی امتناع و بحران عقلانیت امکان‌پذیر نخواهد شد. در این دیدگاه گویا هر نوع چون و چرا درباره‌ی الگوی اندیشه‌ی مدرن نوعی غرب‌ستیزی یا ایدئولوژی جامعه‌شناسانه محسوب می‌شود که «در نهایت نه تنها راه به جایی می‌برد بلکه بن‌بستی بر بن‌بست‌های کنونی نیز خواهد افزود و از این حیث [...] سانه‌ی فرار از پرسشی است که مدتی است توان طرح آن را از دست داده‌ایم.» یکی از ویژگی‌های این فرهنگ استعلایی دفاع از خلوص اندیشه‌ی مورد نظر خود و مخالفت با هر نوع ترکیب‌گری به نام «التقاط» است: «کاری که ما در بیست الی سی سال اخیر کرده‌ایم، عمدتاً التقاط فرهنگی بوده است.» به نظر او التقاط فرهنگی یا ترکیب‌گری سنت و مدرنیته ما را به‌سوی ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه و ستیز با غرب می‌راند و آفاتی دارد که به‌جای حل بحران عقلانیت ما را بیش از پیش در روی امتناع اندیشه و دوری از مسیر تجدد پیش می‌برد. به عقیده‌ی طباطبائی، عناصر فرهنگی و مقولات مهم اندیشه‌ی ما تا آن حد قابل فعال‌شدن یا تغلیظ نیست که بتواند اندیشه‌ی جدیدی پدید آورند که بتواند تجدد ایرانی را بسازد. او تقلید در تأسیس را توهین می‌کند، زیرا طرح پرسش از سنت، به دلیل آن‌که سنت ما به‌شدت متصلب شده است از درون سنت امکان ندارد؛ برای پرسش نیاز به مفاهیم و مقولاتی داریم که لاجرم باید آن را از کسانی قرض بگیریم که واجد این مقولات‌اند. از طرف دیگر، او اساساً وضعیت ما را «وضعیت خروج از سنت» می‌داند، یعنی ما در واقع به‌طور ناخودآگاه و بدون تفکر، تأمل و نقادی، از سنت خودمان بیرون آمده‌ایم؛ اکنون ارتباط ما با سنت قطع شده است و حتی آن‌جا که اعتقاد به سنت داریم، آن‌چنان از سنت فاصله گرفته‌ایم که اصولاً ابزاری برای تأمل و تفکر ما وجود ندارد.

فرهنگ استعلایی علمی تنها بر دیدگاه تخصصی در معنای محدود آن تأکید دارد. برای مثال، مسعود نیلی با اعلام «پایان روشنفکری» ورود غیرمتخصصان در عرصه‌ی ارزیابی مسائل اجتماعی را نادرست می‌داند و در یک نمونه اظهار نظر آل‌احمد را در مورد تأثیر واردات در کشور و اثر صمد بهرنگی را در مورد تعلیم و تربیت به دلیل عدم تخصص آنان در رشته‌های اقتصاد و آموزش «ساده‌انگاری در مسئولیت اجتماعی» می‌داند. اما طیبیان هنوز مفهوم آرمان فرهنگی را مورد توجه قرار می‌دهد. اندیشه‌ی او، هرچند آهسته به دفاع از تکنوکرات‌ها در برابر روشنفکران است و در سخن خود به دانش علم اجتماعی و احتمالاً در این میان بیش از همه به اقتصاد بها می‌دهد و ادبیات معاصر را به دلیل انتقال تأثیرات منفی «روشنفکران خودی» مورد انتقاد قرار می‌دهد. در تعریف خود از «روشنفکر عرفی» به‌ویژه هنگامی که از لزوم داشتن آرمان فرهنگی در بین متخصصان سخن می‌گوید به الگوی تخصص‌گرایی کلیت‌نگر^۱ دیک می‌شود. او روشنفکران خودی را دعوت می‌کند که «بیایید مانند روشنفکران غربی افراد عالم و متخصصی باشید در سطح علوم روز خصوصاً علوم اجتماعی، لکن با آرمان فرهنگی. به این معنای مشخص که عالمانه اخلاق جمعیتی را ارزیابی کنید و آنچه سبب فرسایش فرهنگ و مانع پیشرفت و تعالی در آن و این دایره را معرفی و نقد کنید.»

به نظر می‌رسد نوعی سنت روشنفکران «ام‌وار» در حال شکل گرفتن است که «بورژوازی در حال تکوین» در ایران را نمایندگی می‌کند.^۲ مسعود نیلی و

۱. مفهوم روشنفکر اندام‌وار (organic intellectual) را آنتونیو گرامشی، نظریه‌پرداز و فعال سیاسی ایتالیایی، به کار می‌برد: «هر گروه اجتماعی که بر زمینه‌ی عملی نقش ضروری خود در دنیای تولید اقتصادی به وجود می‌آید، به همراه خود، به گونه‌ای اندام‌وار، یک یا بیش از یک قشر روشنفکر را به وجود می‌آورد که به او انسجام می‌دهد و او را از نقش خود نه تنها در زمینه‌ی اقتصادی بل در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آگاه می‌کند» (نقل از هالوب، ۱۳۷۴: ۲۶۷-۲۶۸).

۲. در میزگرد روزنامه‌ی ایران (دوشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۶: ۱۱-۱۴) با عنوان «تراژدی روشنفکری» و با حضور محمد قوچانی و حسن محدثی تلاش کردم تناقض‌های این سنت روشنفکری را توضیح دهم. برخی از نکات مندرج در این متن برآمده از همان میزگرد است.

سید محمد طبیبیان به این سنت روشنفکران اندام‌وار تعلق دارند. اما آنان به‌گونه‌ای معماوار از «پایان روشنفکری» سخن می‌گویند. به نظر طبیبیان،^۱ روشنفکران ایرانی کاری جز ایجاد آشفتگی نکرده‌اند و هر خدمتی که وجود داشته از جانب تکنوکرات‌ها بوده است. او روشنفکران را موجب تحجر، تعصب و دخالت و ورود بیجا در حوزه‌های خارج از تخصص خود می‌داند. مسعود نیلی (نک. ارشادی، ۱۳۹۶) از «ضرورت گسترش رویکرد تخصصی» و ایده: «پایان روشنفکری دفاع می‌کند. او یک پازل سه‌گانه را مطرح می‌کند و می‌گوید: هر پازل «سیاست‌مدار، آکادمیسین و تکنوکرات» را درست به‌چینیم، جایی برای روشنفکر باقی نمی‌ماند. این پازل سه‌گانه با «تبیین و ارائه راه‌حلی» آکادمیسین، «تصمیم‌گیری» سیاست‌مدار و «اجرای تکنوکرات» همراه است. این تقسیم‌کاری یک بُعدی خطی بین مفهوم و تصمیم و اجرا برقرار می‌کند و در این میان جایگاه برتر را به آکادمی می‌دهد و حتی «دانشگاه»، «سیاست» و «تکنوبوروکراسی» را به‌عنوان سه صورت مجزای عقل به رسمیت نمی‌شناسد. این رویکرد بین سه مسئله «سیاسی»، «اقتصادی» و «سازمانی» تفاوتی نمی‌گذارد. نیلی از موضع آکادمی، بین «دانش»، «سیاست» و «سازمان» رابطه‌ای پایگانی برقرار می‌کند که به ارزش‌دایی و سیاست و حتی سازمان (تکنوبوروکراسی) می‌انجامد و «دانش» و «اقتصادی» را به یک طیف خاص منحصر می‌کند. «پایان روشنفکری» در یک مفهوم وسیع‌تر یعنی «پایان حوزه عمومی، پایان مردم، پایان جامعه و حتی پایان سیاسی‌بودن» نگرش پایان روشنفکری از آغاز تکنوکراسی، آغاز بنیادگرایی بازار و اغای حاکمیت متخصصان سخن می‌گوید و مسائل را از چشم‌انداز نهادهای رسمی (دانشگاه، حزب و اداره) می‌بیند. این نگرش به‌نوعی غیرسیاسی کردن جامعه و حذف نیروهایی که در حاشیه قرار دارند و در میدان‌های رسمی قدرت نیستند می‌انجامد. نیلی زمانی از «پایان روشنفکری» سخن می‌گوید که صورت‌های

۱. نک. سخنرانی سید محمد طبیبیان در انجمن اقتصاددانان با عنوان‌های «روشنفکری و تکنوکراسی در ایران» و «پیشرفت‌های ایران مدیون تکنوکرات‌ها است» که در روزنامه‌ی سرمایه، مورخ ۱۵ و ۱۶ مهرماه ۱۳۸۵ منتشر شده است.

جدید حکمرانی از پایان دیدگاه‌های یک‌سویه در اداره‌ی امور عمومی سخن می‌گویند: پایان دانشگاه، پایان سیاست‌نهادین، پایان سازمان تکنو بوروکراتیک. در این شرایط جدید است که روشنفکری، با دامن‌زدن به فضای گفتمان‌گونگی، بنیان‌های جدیدی را برای ایجاد تحول در الگوهای رسمی فراهم می‌کند.

وقتی مسعود نیلی از پایان روشنفکری سخن می‌گوید، وارد بحثی روشن‌گرانه می‌شود. از سوی دیگر، این بحث را می‌توان در حوزه‌ی تخصصی تاریخ اندیشه‌ها و جامعه‌شناسی معرفت مطالعه کرد. می‌توان پرسید آقای نیلی، شما که اتساع‌دان هستید با کدام تخصص از پایان روشنفکری حرف می‌زنید؟ وقتی ادعا می‌کنید که هر کسی باید در حوزه‌ی تخصص خود کار کند، چگونه از مقوله‌ی جامعه‌شناسی مهمی یعنی «جایگاه روشنفکری در دنیا» صحبت می‌کنید و پایانش را اعلام می‌دارید؟ او می‌گوید «باید به سمت تقسیم کار منطقی و امروزی حرکت کنیم» ولی برای توضیح دیدگاه خود از مفاهیم کهنه و قدیمی استفاده می‌کند، تکنوکراسی، شکست‌خورده‌ی اوایل قرن بیستم است؛ مفهوم آکادمیسین بعد از دهه‌ی ۱۹۹۰ و پیدایش صورت‌های جدید تولید دانش، دچار دگرگونی شده و مفهوم جدید «دانشگاهی حوزه‌ی عمومی» رواج یافته است. امروزه سیاست‌مداران بدون پیوند مستمر با جامعه‌ی مدنی نیز اهمیت خود را در عرصه‌ی سیاسی از دست داده است.

نیلی نقش روشنفکران را به اوقات فراغت محدود می‌کند: «هستند کسانی که رمان می‌نویسند و شعر می‌گویند و صاحب‌مخاطبان فراوانی در عرصه‌ی عمومی نیز هستند. شاید خود ما نیز که محدود به یک حوزه تخصصی هستیم به این بحث‌ها علاقه داشته باشیم. مثلاً در وقت فراغتی شعر و داستانی می‌خوانیم و از آن لذت می‌بریم!» به نظر او کسی که شعر می‌گوید و داستان می‌نویسد و دغدغه‌های عمومی دارد نمی‌تواند در موضع «رهبر فکری جامعه» قرار گیرد. این «متخصصان و حرفه‌ای‌ها» هستند که می‌توانند چنین جایگاهی را به خود اختصاص دهند. اما متخصصان اساساً رهبران فکری خوبی برای جامعه نیستند، هرچند راه رسم انجام امور را به تفصیل می‌دانند. روشنفکران

هم بیش از این که در پی رهبری رسمی جامعه باشند، منتقدان نظام‌های دانایی از نظرگاه فرهنگ و ارزش‌ها هستند. وقتی روشنفکران حق ورود به زمینه‌ی مباحث آموزش و اقتصاد را ندارند، برای توده‌ی مردم چه جایگاهی می‌توان قائل شد؟ توجه بیش از حد به دانش تخصصی به معنای بستن دهان روشنفکر و مردم در مورد مهم‌ترین مسائل جامعه، یعنی اقتصاد و فرهنگ، است. این نویسندگان روشنفکران را به عنوان یک صورت متمایز از «عقل معاصر» به رسمیت نمی‌شناسند؛ آنان را به ادیب و سخنور و تجمیع‌کننده‌ی احساسات و آه‌ریسک در سیاست و اجتماع تقلیل می‌دهند! نیلی تصویری تحقیرآمیز از نقش روشنفکر در جامعه ارائه می‌دهد: «شاید در گذشته روشنفکری مشتریان خود را داشت؛ مانند آن که در روستاها طبیبانی وجود داشتند که هر کس مرضی داشت به آن‌ها رجوع می‌کرد و شفا می‌خواست اما این مسیر یادگیری در جامعه‌ی ما طی شده است، به طوری که مردم امروزه علاقه دارند در جزئی‌ترین مسائل به متخصصان پزشکی رجوع کنند. در حوزه‌های دیگر از جمله علوم انسانی همین مسیر طی شده و این امر ادامه دارد. ما برای روشنفکر جایی را تعریف کنیم، کار بیهوده‌ای است».

نیلی روشنفکری را «عقل عقب‌مانده و ناقص رشد نیافته» می‌داند که با طی مسیر به متخصص بدل می‌شود! اما روشنفکری سورتی متمایز و خاص از اندیشیدن است. عقل روشنفکری، نقد دانش و ابر برد حوزه‌ی ارزش‌ها و فرهنگ و نقد متخصصان و سیاست‌مداران و دانشگاهیان را در نگاه منافع مردم است. نیلی با این سخن که «نقد ناچار است از روش خود بیعت کند» تنها نقد تخصصی و روش‌شناسانه را می‌پذیرد و نه نقد از دیدگاه مردم و فرهنگ را. برخی تنها کانون مشروع تولید اندیشه را دانشگاه می‌دانند. چرا باید تخریب را به دانشگاه محدود کرد؟ پشت این نگاه همان «شاه-فیلسوف» ایستاده است. وقتی می‌گویند دانشگاه باید بیندیشد و همه چیز را تعیین کند، جامعه‌زدایی و سیاست‌زدایی رخ می‌دهد. مردم و گروه‌های اجتماعی باید بتوانند حرف بزنند و نگاه نخبه‌گرایانه نه تنها حذف روشنفکری که حذف حوزه‌ی عمومی را هم در پی خواهد داشت. نوعی بنیادگرایی جدید در این نگاه وجود دارد.

تخصص‌گرایی ممکن است به‌نوعی بنیادگرایی تبدیل شود و به نام تخصص، صورت‌های دیگر اندیشه و تفکر را حذف کند. بنیادگرایی، که در آینده ما را تهدید می‌کند، از اندیشه‌های روشنفکران برنمی‌خیزد، چون این اندیشه‌ها در چهار دهه‌ی اخیر از ابعادی مختلف نقد و بررسی شده است. بنیادگرایی آینده، ما را از سوی «متخصصان» و به‌ویژه اقتصاددانان تک‌بعدی و مهندسان ابزارگرا تهدید می‌کند؛ این نگاه‌هاست که برای کاهش پیامدهای منفی‌شان و جلوگیری از پیروزی فیزیک و متافیزیک بر خودآگاهی باید از سوی روشنفکران و اندیشمندان علوم انسانی در یک فرایند گفت‌وگویی مورد چالش و تردید قرار گیرد. کانت روشنگری را معادل شجاعت اندیشیدن می‌داند؛ او حتی اندیشی مستقل یا «خوداندیشی» را در برابر متخصصان توصیه می‌کند و قلم‌مندان را نمی‌پسندد: «تا کتابی هست که برایم اسباب فهم است؛ تا کتابی غمگساری هست که در حکم وجدان من است و تا پزشکی هست که می‌گوید چه باید کرد - و چه نباید خورد [...] دیگر چرا خود را به زحمت اندازم؟ اگر پویش را هم اشد را چه نیازی به اندیشیدن است؟» با وجود این، او دانشمندان را به «دایرد عقل خویش در امور همگانی به تمام و کمال» و مخاطب قراردادن مردم در مورد مسائل حرفه‌ی خود دعوت می‌کند. کانت دانشمندان را فراتر از سازمان‌هایشان در ارتباط با حوزه‌ی عمومی و مردم قرار می‌دهد. یک فرد نظامی باید سر خدمت فرمان ببرد اما می‌تواند در باب نارسایی‌های امور جنگ و نظامیگری هم به مخاطبان خود سخن گوید تا آنان داوری کنند. به نظر کانت «کاربرد همگانی عقل» را می‌باید همواره آزاد گذاشت و این یگانه ابزاری است که می‌تواند آسمان را به روشن‌نگری برساند (کانت، ۱۳۷۶: ۲۰). این نگرش را مقایسه کنید با دیدگاه هواداران ایرانی روشن‌نگری که به‌جای کاربرد همگانی عقل در مقام گفت‌وگو با مردم فقط از کاربرد خصوصی عقل در جایگاه تخصصی و اداری آن حمایت می‌کنند. اینان خردورزی روشنفکران در حوزه‌ی مسائل عمومی جامعه را نیز خطرناک می‌یابند.

داریوش شایگان متقدم تفکر آسیایی را در برابر تفکر غربی قرار می‌دهد،

ولی شایگان متأخر این دو دنیای در برابر هم را در درون وجدان واحدی قرار می‌دهد، وجدانی که به همین سبب آگاهی شیزوفرنیک دارد و دوزمان‌مندی متضاد حلقوی و خطی را در کالبدی یگانه تجسد می‌بخشد. او سعی می‌کند وضعیت اسکیزوفرنیک را به عنوان وضعیت عادی بشریت ما بپذیرد و مهار کند: «می‌توان بر لبه‌ی تیغ زندگی کرد و این اسکیزوفرنی را مهار کرد، در چندین مقام نواخت، به جهان چندوجهی نمادها راه گشود و در عین حال با تغییرات روزگار مدرن روبه‌رو شد، می‌توان حق هر چیز را ادا کرد و به‌ویژه از سا، درد و فروکاستن اجتناب کرد.» او این «همزیستی سطوح آگاهی» را «اسکیزوفرنی» نامیده می‌نامد. در این جهان جدید - که جهانی رنگارنگ، شهر فرنگ و به‌غایت متلون است - از یک سو معادلات دوقطبی پیشین، که مرزهای فرهنگی را مشخص و از هم جدا می‌کرد - مانند ما و دیگران، خودی و غیرخودی، شرق و غرب، شمال و جنوب - عمیقاً رنگ باخته و از سوی دیگر وضعیت دوگانه‌ی آسیای - عربی به یک هویت چندگانه تبدیل شده است. روشنفکر مورد نظر شاید اندک‌اندکی خنده‌زیتی است که می‌تواند عناصر فرهنگ‌های مختلف را ترکیب کند. نظر او در این شرایط وظیفه‌ی روشنفکران یافتن «پله‌ای ارتباطی» بین علم و فرهنگ‌ها و سنت‌های گوناگونی است که به‌ظاهر هیچ ارتباطی با هم ندارند.

برخی از روشنفکران متأخر ایرانی با تأکید بر مفهیم «مدرنه‌ی ایرانی» و «روشنفکری ایرانی» بر فرهنگ انضمامی روشنفکری تأکید می‌کنند. این گونه از مفهوم‌سازی را نه نشانه‌ی بومی‌گرایی بدوی^۱، بلکه باید به‌مثابه‌ی کوشش‌هایی برای «خودآگاهی تاریخی و ورود به تاریخ جهانی» تلقی کرد. این جریان فکری چندمنبعی است، هم به منابع فرهنگی ایرانی دسترسی دارد و هم به سلاح‌های انتقادی فکر مدرن مجهز است. این دسته از روشنفکران به دوگانگی الگوی روشنفکری توجه می‌کنند و در عین تأثیرپذیری از الگوی عام

۱. در مورد اندیشه‌های اخیر داریوش شایگان نک. دو کتاب *زیر آسمان‌های جهان*، ۱۳۷۶ و *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*، ۱۳۸۰.

روشنفکری، به جنبه‌های خاص گرایانه‌ی جریان روشنفکری نیز توجه دارند. کار روشنفکر ایرانی پل زدن میان نظام‌های معرفتی گوناگون از طریق نوآوری‌های مفهومی در مرز میان عقل و اسطوره و در شکاف میان جهان قدیم و جهان جدید است. «تکثر روشنفکری» و گذار از روشنفکری عام به روشنفکری خاص ویژگی جهان کنونی است. میان روشنفکر و جامعه رابطه‌ی تعاملی وجود دارد و اندیشه‌ی روشنفکری باید با زمینه‌ی اجتماعی همخوانی داشته باشد، در غیر این صورت، متنی که برای اصلاح اجتماعی تقریر می‌کند، تیریدی و ذهنی خواهد بود. روشنفکر هم باید بتواند سخنگوی فرهنگ و تمدن خود باشد و هم درک صحیحی از تمدن دیگران داشته باشد. امروزه حضور روشنفکری در «حوزه‌های خاص‌تر» و ضرورت نسبی برخورداری از توانایی‌های گوناگونی مورد توجه روشنفکران ایرانی قرار گرفته است. به عبارت دیگر، روشنفکران باید با «نقد اجتماعی» سروکار دارند و این نقد با نقدهای محدود و تخصصی تفاوت دارد، توانایی‌های کارشناسی امکان بهتری را برای پیشبرد این اندیشه فراهم می‌کند. فرهنگ فکری جدید با نقد از فرهنگ انتزاعی روشنفکران پیشین و نقد از شیوه‌ی سخن گفتن گسیخته از واقعیت با روح زمانه و اندیشه‌ی تکثرگرا و انسان‌گرا سازگاری بیش‌تری دارد. فرهنگ روشنفکری ایران با بسیاری صورت متأخرتر ارتباطی، گفت‌وگویی و فرهنگی در حال دگرگونی پیش می‌رود. این الگوی فکری با تأکید بر امکان مدرنیته‌ی چندگانه و تاریخ‌های گوناگون معاشر شدن، به جای دنبال کردن مسیری واحد برای نوبودگی، به جست‌وجوی مسیری مناسب گسترش امکان همزیستی و تبادل امر کهنه و امر نو می‌اندیشد. این نوع نوظهور فرهنگی در حرفه‌ی خود تنها به عنوان یک متخصص جزءنگر عمل نمی‌کند، بلکه به جای حرفه‌گرایی محدود از نوعی حرفه‌گرایی اجتماعی برخوردار است. این روشنفکران با فرهنگ چندرشته‌ای خود تخصص را در پرتو کلیت می‌بینند. آنان روشنفکران خاص یا روشنفکران دانشگاهی حوزه‌ی عمومی هستند که داعیه حقیقت عام و کلی ندارند و بر اساس دانش جزئی خود، اما با نگاهی کلی‌تر و جامع‌تر، مسائل را داوری می‌کنند. این روشنفکران

از رهگذر تحلیل‌هایی که انجام می‌دهند، امور بدیهی و مسلم را در عرصه‌های خاص خود از نوبه پرسش می‌کشند، شیوه‌های رایج تفکر و کنش را مورد تردید قرار می‌دهند و بر پایه‌ی همین دوباره طرح مسئله‌کردن، نقش خود را در شکل‌گیری فرهنگ و سیاست ایفا می‌کنند.

الگوی فرهنگ روشنفکری تحت تأثیر دو دسته عوامل ساختاری و عاملیتی شکل می‌گیرد. تحول فرهنگ روشنفکران ایرانی را می‌توان با توجه به تأثیر عواملی چون جهانی‌شدن، گسترش دانش و اطلاعات، گسترش اشکال نوین ارتباطات، پایان دوره‌ی کاریزماتیک انقلاب ایران، توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی و رشد جمعیت، توضیح داد. روشنفکران به‌عنوان سوژه‌های اجتماعی در شکل‌گیری این پدیده‌ها نقش دارند و در عین حال اندیشه‌ی آنان از عوامل ساختاری تأثیر می‌پذیرد. به‌طور خاص، دگرگونی فرهنگ روشنفکری در ایران در کنار دگرگونی‌های ساختاری، همچون تحول در کاربرد تکنولوژی‌های ارتباطی، از پویاها و جنبش‌های اجتماعی اخیر نیز تأثیر پذیرفته است. رسانه‌ای شدن فرهنگ و سیاست، به‌عنوان تأثیر پذیرش از گسترش ارتباطات و تکنولوژی‌های اطلاعاتی، نیز در این زمینه مؤثر بوده است. هم‌زمان شدن جنبش‌های اخیر اجتماعی و رانش روشنفکران از یوان‌سالاری و دانشگاه به بخش اجتماعی با گسترش تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی و توسعه‌ی شبکه‌های اجتماعی در ایران، به خلق نوع تازه‌ای از روشنفکرانجامیده است. شباهت صورت فکری این روشنفکران - فراتر از این تفاوت‌ها، باورهای مختلف و حتی انتخاب‌های فکری - به شرایط وسیع‌تر تاریخی و کنش اجتماعی باز می‌گردد. روشنفکران جدید با امکان حضور بیش‌تر در عرصه‌ی عمومی و رسانه‌ها به گفت‌وگو با یکدیگر و با مردم پرداخته‌اند که نتیجه‌ی آن رسانه‌ای شدن علوم انسانی و گسترش دانش حوزه‌ی عمومی و اندیشه‌ی گفت‌وگویی بوده است. روشنفکر ایرانی در این فرایند ارتباطی، خواسته و ناخواسته، به‌جای پرداختن به مفاهیم کلی و انتزاعی به‌سوی مفاهیم ملموس و کنش‌های زندگی روزمره رانده و یا کشیده شد.

در این میان، روشنفکرانی که از حیث محتوای فکری با یکدیگر تفاوت

داشته‌اند تا حدی از حیث صورت فکری به هم نزدیک شده‌اند. تحت تأثیر این تحولات اخیر است که ما هم‌چنان شاهد تحولاتی در اندیشه‌ی روشنفکران معاصر ایرانی هستیم و می‌توان از آشوری اخیر، شایگان اخیر و طباطبایی اخیر به مثابه روشنفکران انضمامی‌تر سخن گفت. اینان منادیان دگرگونی در اندیشه، فرهنگ و شیوه‌های زندگی‌اند و نه تنها ضرورت گذار به دنیای نور را مطرح می‌کنند، بلکه چگونگی استفاده از ذخایر و میراث فرهنگی و ظرفیت‌های تفکر اجتماعی در مسیر گذار را نیز مورد توجه قرار می‌دهند. روشنفکر انضمامی در تاریخ و در آینده‌ی دیروز و فردا زندگی می‌کند و با مقولات فرهنگ پیشین و دانش جدید در ارتباط است، یعنی دو نوع شناختی که برای پایداری و در عین حال تحول خلاقانه‌ی ملت‌ها ضروری است. روشنفکران گفت‌وگویی، که سینه‌ی آن‌ها تاب تحمل تاریکی و کهنه را دارد، بار سنگین تحول را به دوش می‌کشند و رسالت تسهیل‌گری برای جامعه‌ی فرهنگی را بر عهده دارند. روشنفکران اخیر ایرانی از حیث معنای اندیشه با هم اختلاف نظر دارند، ولی ساختار یا صورت تفکر آنان از لحاظ خط ارتباطی از در حال نزدیک شدن به یکدیگر است؛ این تحول فکری امکان گفت‌وگو، بادل نظر بین آنان را افزایش می‌دهد و در ارتباط قرار گرفتن جریان‌های فکری گوناگون زمینه‌ی مناسب‌تری را برای درک بهتر مسائل و نیازهای جامعه‌ی ایران فراهم می‌سازد. این فرایند شاید خبر از آغاز دوره‌ی نوینی در فضای فکری جامعه می‌دهد که در آن اندیشه‌های گوناگون همچون مؤلفه‌های متفاوت سرمایه‌ی فرهنگی با هم به گفت‌وگو با یکدیگر، ظرفیت‌های فکری جامعه را برای اندیشیدن و سم‌چینیدن با سخنگویی به چالش‌های زندگی در جهان معاصر افزایش می‌دهد.

تداوم این گفت‌وگو اما نیاز به تکوین یک جامعه‌ی مدنی فوری دارد. به‌ویژه هنگامی که آن‌سوی گفت‌وگو نهاد‌های رسمی حوزه‌ی سیاسی باشند؛ آنان باید قدرتی در آدیان این سوی گفت‌وگو ببینند؛ یعنی این آدیان بتوانند، علی‌رغم دیدگاه آنان، نظرگاهی را از طریق کنش جمعی خود از جمله انتخابات تحمیل کنند. بنابراین قدرت فقط توان گفت‌وگو و صداقت و اخلاق ارتباطی نیست، بلکه باید نوعی «قدرت ارتباطی» از طریق جنبش‌های اجتماعی جدید شکل

بگیرد. اینان با قدرت سیاسی گفت‌وگو می‌کنند ولی نه لزوماً با هدف کسب قدرت، بلکه در اکثر موارد با هدف بر سر عقل آوردن صاحبان قدرت: متقاعد کردن قدرت سیاسی به کنار نهادن عقلانیت بوروکراتیک و تن دادن به عقلانیت ارتباطی به‌عنوان محصول گفت‌وگوی سازمان‌یافته‌ی مردم، روشنفکران و حاکمان.

فرهنگ روشنفکر گفت‌وگویی را می‌توان با دو دیدگاه مانهایمی/هابرماسی و گادامر توضیح داد. روشنفکر مانهایمی/هابرماسی بین دیدگاه‌های مختلف گفت‌وگویی درمی‌اندازد و آن‌ها را برای دستیابی به کلیت با هم پیوند می‌زند. این روشنفکر می‌کشد تا ضمن درک دیدگاه‌های گروه‌های گوناگون اجتماعی و فکری، از طریق برپادادن، ترکیب و یکپارچه‌سازی آن‌ها به یک حقیقت ترکیبی و میان‌دهم، که در بین حال تا حدی مورد توافق و رضایت طرف‌های گوناگون است، دست یابد. دیدگاه گادامری تفاوت افق‌های اندیشه را به رسمیت می‌شناسد و هدف آن ایجاد همدلی بین دیدگاه‌های گوناگون و توسعه‌ی شناخت متقابل آنان از یکدیگر است. هرچند گفت‌وگو در حوزه‌ی سیاسی لزوماً باید به کسب توافق در خصوص راهبردها و سیاست‌ها معطوف شود، گفت‌وگوهای اجتماعی در بین مردم، در میان روشنفکران لزوماً نباید برای رسیدن به توافق و اجماع فکری باشد. چون حکمی بسجیده‌تر و متکثرتر از آن است که بتوان در آن انتظار توافق و یکدستی خیره داشت. عقلانیت ارتباطی در حوزه‌ی سیاسی را می‌توان با الگوی ترکیبی مانهایمی/هابرماسی یا الگوی توافق‌ی هابرماس پیش برد، ولی در دنیای تفکر باید با الگوهای چشم‌انداز، تاملی و هرمنوتیکی نیچه، وبر و گادامر اندیشید: بازگشایی همدلانه‌ی اندیشه با تاملی همدیگر در یک جامعه‌ی چندصدایی.

آخرین نکته این‌که تحول فرهنگ روشنفکری را باید به‌عنوان پدیده‌ای نسبی و به‌مثابه یک روند در حال رشد و در عین حال اقتضایی و قابل بازگشت مورد توجه قرار داد. عوامل مختلف ساختاری و عاملیتی در تحول نسبی اندیشه‌ی روشنفکری از فرهنگ استعلایی به فرهنگ گفت‌وگویی مؤثر بوده است. با تغییر برخی از این عوامل، فرهنگ روشنفکری ممکن است دچار بازگشت به تمایلات

مطلق‌گرایانه و غیر گفت‌وگویی شود. فرهنگ گفت‌وگویی روشنفکران تنها یک گرایش شکننده در بین برخی از روشنفکران است که باید مورد حمایت قرار گیرد. هرچند این دسته از روشنفکران به‌عنوان سوزده‌های فعال اجتماعی در گسترش فرهنگ تازه نقش داشته‌اند، در عین حال اندیشه‌ی آنان از عوامل ساختاری در متن سه عرصه‌ی فرهنگ، سیاست و اقتصاد نیز تأثیر پذیرفته است. رسانه‌ای شدن فرهنگ، توده‌ای شدن آموزش عالی، گسترش طبقه‌ی متوسط، گسترش کارهای فکری و مشاغل یقه‌سفید، گسترش صنعت دانش و صنعت فرهنگ، رشد تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات، افزایش نقش نهادهای سیاسی بین‌المللی و کم‌نگ‌شدن نقش دولت - ملت، ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید، دگرگونی رابطه‌ی دولت و روشنفکران و... در تحول فرهنگ روشنفکری و گسترش تأثیرهای مردم و حوزه‌ی عمومی در بیان افکار و خواسته‌های خویش مؤثر بوده است.